

توسعه و تحول بردسیر در دوره قراختائیان بر اساس دیدگاه مقدسی

عبدالرضا کلمرزی^۱

دانشجوی تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران

محمدباقر وثوقی

استاد تاریخ دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۲/۵؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۴/۲۸

چکیده

مقدسی در *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم* تعاریف جدیدی از «مصر»، «قصبه»، «مدینه» و «قریه» آورده و با توجه به نقش و کارکرد آن‌ها در قبال یکدیگر، حیات هر واحد را در پیوند با واحد دیگر دانسته است. وی برای تشریح پیوند آن‌ها به یکدیگر از رابطه موجود بین شاهان، حاجبان، اسواران و پیاده‌نظام‌ها کمک گرفته است و در قالب این تشبیه، رابطه‌ای معنادار و منطقی از یک سو بین واحدهای مختلف جغرافیایی با یکدیگر و از سوی دیگر بین فراز و فرود این واحدها با قدرت سیاسی برقرار کرده است. در این مقاله ابتدا دیدگاه مقدسی درباره واحدهای «مصر»، «قصبه»، «مدینه» و «قریه» توضیح داده شده و آنگاه سعی شده توسعه و تحول دارالملک بردسیر (شهر کرمانی فعلی) در دوره قراختائیان و نقشی که ارکان قدرت سیاسی در این توسعه و تحول ایفا کرده‌اند تشریح شود. این بررسی نشان می‌دهد توسعه بردسیر در دوره قراختائیان از یک الگوی معنادار پیروی می‌کرده است. شناخت این الگوی بومی می‌تواند محققان را در تحلیل دیگر شهرهای مرکزی ایران یا سرزمین‌های اسلامی یاری نماید.

واژه‌های کلیدی: جغرافیای تاریخی، جغرافیای شهری، تاریخ ایران، تاریخ کرمان، بردسیر، قراختائیان کرمان، مقدسی (ابوعبدالله)

مقدمه

شمس‌الدین ابوعبدالله محمد مقدسی یکی از جغرافی‌نویسان مشهور قرن چهارم هجری است که کتاب *احسن التقاسیم* خود را در سال ۳۷۵ هـ. ق. نگاشته است. این جغرافی‌نویس اکثر مناطق و شهرهایی را که به توصیف آن‌ها پرداخته به «رأی العین» دیده است و اگر آن‌ها را ندیده است نوشته‌هایش به نقل از افراد موثق است. لذا مقدسی را می‌توان جغرافی‌نویسی دانست که علم و دانش او بر اساس «پیمایش» و دانش جغرافیایی او دانشی «پیمایشی» است. بعد دیگر کار وی مطالعه و تحقیق در آثار دیگر پیشگامان دانش جغرافیا است. جیهانی، ابن‌خردادبه، ابوزید بلخی، ابن‌مرزبان کرخی و ابن‌فقیه همدانی از جمله پیشگامانی هستند که مقدسی به آثارشان توجه داشته است و در مقدمه از ایشان یاد کرده است. او از گنجینه‌های شاهان بزرگ و کتاب‌خانه‌های آن‌ها نیز برای نگارش اثرش بهره برده است و بی‌دلیل نیست که در همان مقدمه می‌نویسد من بنیاد کتابم را بر زمینه‌ای استوار و ستون‌های نیرومند نهاده‌ام. لذا وی در نهایت به یک نظریه‌پرداز و صاحب رأی در علم جغرافیا تبدیل شده و در بسیاری از مواقع بر خلاف جغرافی‌نویسان پیش از خود تقسیم‌بندی‌ها و تعاریف جدیدی از شهرها و اقلیم ارائه کرده است. مثلاً اصطخری (م. ۳۴۶ هـ. ق.) سرزمین‌های اسلامی را به بیست اقلیم تقسیم کرده (اصطخری، ۱۹۲۷: ۳-۴)، اما مقدسی اقلیم‌های جهان اسلام را چهارده اقلیم دانسته که ۶ اقلیم آن عرب و ۸ اقلیم آن را اقلیم‌های عجم تشکیل می‌دهند (مقدسی، ۱۳۸۵: ۱۳).

بنابراین باید نظرات وی را در زمینه جغرافیای شهری مهم تلقی کرد، زیرا الگوی او هم‌اکنون نیز می‌تواند روشنگر بسیاری از مسائل توسعه شهری یا افول آن‌ها باشد و یک چارچوب مفهومی برای درک ارتباطی که واحدهای جغرافیایی با هم دارند فراهم کند. همچنین به این واسطه می‌توان به نقش ارکان قدرت سیاسی در تنظیم این روابط و به طور کلی رونق و افول واحدهای جغرافیایی پی برد.

طرح کلی مقاله بدین صورت است که ابتدا «دیدگاه جغرافیای شهری مقدسی» معرفی و تشریح می‌شود و آن‌گاه سعی می‌شود تحول مصر بردسیر در دوره قراختائیان (۶۱۹ - ۷۰۷ ق.) بر اساس دیدگاه وی تبیین شود. بنابراین دو مسئله مهم در این نوشته مورد توجه قرار می‌گیرد: یکی نقش ارکان قدرت سیاسی در توسعه و تحول

بردسیر و دیگری بهره‌ای که بردسیر از ارتباط با واحدهای جغرافیایی از جمله قصبه، مدینه و قریه‌های کرمان برده است.

۱. دیدگاه جغرافیای شهری مقدسی

مهم‌ترین بحث نظری مقدسی تعریف و دیدگاه خاص وی نسبت به «مصر»، «قصبه»، «مدینه» و «قریه» و نقشی است که ارکان قدرت سیاسی در پیوند آن‌ها با یکدیگر دارد. مقدسی در این باره چنین می‌نویسد: «بدانکه من مصرها را چون شاهان انگاشته‌ام و قصبه‌ها را همچون حاجبان و مدینه‌ها را بجای جند (اسواران) و قریه (دیه) را همچون پیاده نهاده‌ام» (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۷). او ابتدا اختلافات مفهومی روزگار خویش را بر می‌شمارد آنگاه نظر خود را چنین بیان می‌کند: «فقیهان گویند: مصر هر شهر جامع است که حدّ در آن اجرا شود و امیری در آن جایگزین باشد که هزینه آن را بپردازد و روستایش را سرپرستی کند ... نزد لغت‌شناسان مصر منطقه ای است که میان دو منطقه را ببندد، مانند بصره ... مصر نزد عوام نیز هر شهر بزرگ است چون ری، موصل ... ولی من مصر به شهری گویم که سلطان بزرگ در آن نشیند، و دیوان‌ها در آنجا باشد و والیان از آنجا فرستاده شوند و شهرهای یک اقلیم بدان وابسته باشند، مانند دمشق، قیروان، شیراز. چه بسا مصر یا قصبه چند ناحیت داشته باشد، و هر ناحیت چند مدینه (شهر) داشته باشد، مانند طخارستان برای بلخ، بطایح برای واسط، زاب برای افریقیه» (همو، ۶۷). مقدسی مصرهای جهان اسلام را هفده دانسته و آنها را ذکر کرده است.

آن‌گاه به سراغ قصبه‌های جهان اسلام رفته و ۷۷ قصبه برشمرده است (همو، ۶۸).^(۱) طبق دیدگاه وی قصبه‌ها اعمّ از مدینه‌ها هستند و در حقیقت مدینه‌ها اطراف قصبه قرار دارند. «پس نخست حاجب = قصبه را یاد کنم و سپس جند = مدینه‌هایش را بیاورم» (همو، ۶۹). اگرچه مقدسی تعریف مشخص و نظام‌مندی از قصبه و مدینه به مانند مصر نیاورده، در لابه‌لای کتاب وی می‌توان به تعریفی دست یافت: یک مکان جغرافیایی زمانی قصبه است که مدینه داشته باشد و اگر مدینه نداشته باشد، نام قصبه را بر آن نمی‌نهد. در ذیل عنوان «شوشتر» آمده: «شوشتر خوره‌ای پرمیوه و ... [اما] من برای آن شهری نشناخته‌ام. از همین روی گفتگو درباره آن را جلو انداختم تا بگویم که این با روش من ناسازگار است، زیرا هر قصبه باید شهرهایی داشته باشد، چنانچه یک فرمانده باید جند داشته باشد» (همو، ۶۰۶).

یکی دیگر از ویژگی‌های قصبه در نگاه مقدسی، علاوه بر داشتن مدینه، قرار داشتن «سلطان» و «دیوان» در آن است. این نکته را می‌توان در قصبه دانستن حلب برای خوره قنرسین، به‌رغم وجود مکانی به نام قنسرین در این خوره، دید: «اگر کسی بگوید چرا حلب را قصبه این خوره شمردی، در صورتی که شهری همانم خود خوره در آنجا هست، به او پاسخ داده شود که ما گفتیم قصبه‌ها همچون فرماندهانند و شهرها همانند سربازان ایشان باشند. پس نشاید که ما حلب را، با آن همه بزرگی که جایگاه سلطان و مرکز دیوان‌ها است، و نیز انطاکیه بدان آبادی و بلس با آن ساختمان را پیرو شهر کوچک و ویران قنسرین بشناسیم.» (همو، ۲۱۹).

اما تعریف «مدینه» از این هم آشفته‌تر است. جغرافی‌نویسان اسلام ویژگی‌هایی همچون داشتن منبر، جامع، بازار و غیره را در تعریف شهر لحاظ کرده‌اند. یاقوت حموی نوشته: «میانج، از ناحیه‌های آذربایجان که آن را میانه می‌نامند و آن شهری بزرگی است دارای بازارها و منبرهای بسیار» (یاقوت، ۱۳۸۳: ۷۶) ابن فقیه نیز مدینه را به دو معنی کرسی و دارالملک و به طور کلی شهر و شهرستان گرفته است (ابن فقیه، ۱۳۴۵: ۲۵۷). در تعاریف جغرافی‌دانان اجماع نظری وجود ندارد، به طوری که برخی از شاخصه‌های اصلی یک استقرارگاه که شهر دانسته می‌شد (مسجد، بازار...) در روستاها نیز وجود داشته است (یوسفی‌فر، ۱۳۹۰: ۵۴). آشفستگی تعاریف شهر در *احسن‌التقاسیم* نیز هویداست. گرچه می‌نویسد که «بنا بر قانون ما شهر جز با منبر عنوان مدینه نگیرد» (مقدسی، ۱۳۸۵: ۲۷۵)، اما نمونه‌های فراوانی از مکان‌های جغرافیایی و سکونتگاه‌ها در اثر او هست که به‌رغم داشتن جامع همچنان عنوان قریه و دیه بر آنها اطلاق شده است: «کفرسابا دیه‌بی بزرگ در کنار جامعه دمشق است و جامعی دارد» (همو، ۲۴۸). خود وی نیز به این آشفستگی واقف بوده و لذا چنین نوشته: «در این خوره [فلسطین]، دیه‌های بزرگ منبردار هست که از بسیاری شهرهای جزیره العرب بزرگتر و آبادتر و نامبردار است. چون اینها از یک سو در آئین‌نامه جزو شهرها به شمار نیامده و از یک سو به گمنامی دهات نیستند، بلکه میان این دو درجه در کشاکش هستند، ما ناچاریم در اینجا وضع آنها را مشخص سازیم» (همو، ۲۴۷-۲۴۸) در ادامه «لد»، «کفرسابا»، «عافر»، «یینا»، «عمواش» و «کفرسلام» را که در کشاکش «مدینه» و «قریه» قرار دارند ذکر می‌کند.

مقدسی درباره «قریه» از لفظ «رسوم القرى» استفاده کرده است (مقدسی، ۱۴۱۱: ۱۵۵): «در این سرزمین، دیه‌ها هست که گرانمایه‌تر از بیشتر شهرهای جزیره هستند، مانند

دارتیا، بیت لهیا، کفر سلام، کفر سابا ولی *قانون دیه* بر آنها جاری است و دیه به شمار می‌روند. ما نیز ... بنای کار خویش بر دیدگاه مردم نهاده‌ایم» (مقدسی، ۱۳۸۵: ۲۱۶). از آن جایی که داشتن مدینه برای قصبه شدن و جامع و منبر برای مدینه شدن لازم بوده، طبق قانون وی اگر مکانی این دو ویژگی را نداشت قریه شمار می‌رفت. اما با این حال وقتی که از کوره دمشق می‌نویسد، همه بخش‌های آن از «قصبه»، «مدینه»، «ناحیه» و «قریه»ها را ذکر می‌کند: «دمشق خوره است و قصبه آن نیز به همین نام است. مدینه‌های «بانیاس»، «صیدا»، «بیروت»، «اطرابلس» و «عرقه» را دارد. ناحیه‌های بقاع مدینه نیز «بعلبک»، «کامد عرجموش» و «زبدانی» هستند. دمشق همچنین شش روستا دارد به نام‌های غوطه، حوران، بثنیه، جولان، بقاع، حوله» (مقدسی، ۱۴۱: ۱۵۴). این پیوستگی بخش‌های یک اقلیم در اکثر موارد رعایت شده است. در اولین بندی که وی راجع به کرمان می‌نویسد، می‌توان پیوستگی تمام اقلیم را به یکدیگر به خوبی مشاهده کرد: «کرمان سرزمینی است که در ویژگی‌هایش همچون «فارس» و از چند راه همانند بصره و در چگونگی نزدیک به خراسان است، زیرا که کرانه دریاست و سردسیر و گرمسیر را، خرما و گردو را، میوه تازه و قشنگ و شیره آنها را با هم دارد. «جیرفت» در آنجاست که جهانیانش به نمونه یاد کنند، منوقان دارد که مردمان برای دیدارش بار سفر بندند. خرما «خبیص» مرد را بی تاب کند.» یا وقتی از «منوجان» سخن می‌گوید، می‌توان پیوند شهرهای اقلیم را به دیگر به بهترین وجه مشاهده کرد (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۸۹). توصیف وی از وضع اقتصادی قصبه نرماشیر نیز در پیوند با اقلیم کرمان مطرح می‌شود. «نرماشیر قصبه‌ای مهم، بزرگ و آباد، بارانداز و پناهگاه و در این سرزمین [کرمان] زبانزد است. انباری است گرانمایه و خواستنی ... کالای عمان به اینجا می‌آید، خرما می‌آید، خرما در اینجا گردآوری می‌شود» (همو، ۶۸۴).

اما درباره بخش دوم دیدگاه مقدسی، یعنی نقش ارکان قدرت سیاسی، باید در نظر گرفته شود که وی این مسئله را چندان نظام‌وار بررسی نکرده است. بنابراین، نقش قدرت سیاسی در توسعه شهرها را باید از کلیت کتاب و مصادیقی که می‌آورد حاصل کرد. اول این که او برای توضیح نقش و رابطه واحدهای جغرافیایی از عبارت: «أنا جعلنا الأمصار كالمملوك و القصبات كالحجّاب و المدن كالجند و القرى كالرجّال» استفاده کرده است (مقدسی، ۱۴۱: ۴۷). این تشبیه تداعی‌کننده این است که وی قائل به رابطه‌ای معنادار بین واحدهای جغرافیایی و قدرت سیاسی است. دوم اینکه از نظر مقدسی، اقلیم

خاوران، یعنی خراسان، سگستان و ماوراءالنهر، مهم‌ترین سرزمین است و بیش از هرجایی دانشمند دارد. مردمانش ثروتمند و صاحب رای‌اند و روستاهایی معتبر و گرانمایه دارد (مقدسی، ۱۳۸۵: ۳۷۸-۳۸۰). در جای‌جای کتاب از خاوران تعریف کرده است. منظور وی از خاوران کشور سامانیان است. خراسان از آن رو بهترین سرزمین‌هاست که سامانیان بر آن حکومت می‌کنند. سوم این که اقدامات شاهان و نقش آن‌ها در کارهای عمرانی و امنیتی در نگاه مقدسی برجسته است. حتی تقسیم‌بندی‌هایی که از خوره و بعضی واحدها ارائه می‌کند تقسیم‌بندی است که پادشاهی انجام داده است. برای نمونه، چون عضدالدوله دیلمی خوزستان را هفت خوره گرفته است، او نیز همان را اصل می‌گیرد و بلافاصله اقدامات او در زمینه نهرکشی و کارهای عمرانی در این خوره بر می‌شمارد (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۰۵-۶۰۷). توجه مقدسی به اقدامات ابن الیاس در کرمان و رونق آن دلیل دیگری است بر اهمیت قدرت سیاسی و نقشی که در توسعه و رشد شهرها دارد (همو، ۶۸۲-۶۸۴).

پس مقدسی، فارغ از ریخت‌شناسی^۱، به شهر نگاه می‌کند و به آن نگاهی کارکردی^۲ دارد. او برای بیان دیدگاه نظری خود به یک تشبیه متوسل می‌شود و می‌گوید که مصر همچون پادشاه است، قصبات نیز به معنای حاجبان این پادشاه خواهند بود و شهرها به مانند سواره‌نظام و قریه‌ها به مانند پیاده‌نظام پادشاه. از این تعبیر می‌توان برداشت کرد که او توسعه و رشد شهرها را نتیجه کارکرد سیاسی آن‌ها می‌دانسته است، یعنی وقتی مکانی مرکز حکومت و مقر سلطان قرار گیرد، مسلماً این امر در رشد و توسعه شهر تأثیر بسزایی خواهد داشت.

مقدسی «مصر» را شهری می‌داند که سلطان بزرگ در آن بنشیند، دیوان‌ها در آنجا باشند و والیان از آنجا به شهرها و مناطق دیگر فرستاده شوند و از این مهم‌تر شهرهای یک اقلیم بدان وابسته باشند. مسلماً جایی که سلطان بزرگ در آن قرار گیرد، حرمسرای سلطان، شاهزادگان، علما و بزرگان نیز آنجا خواهند بود و هسته اصلی سپاه نیز در آنجا مستقر خواهد شد. حضور حاکم و استقرار نظامیان در شهر به معنی برقراری امنیت است. کشاورزی و تجارت توسعه پیدا خواهد کرد و کسب و کار رونق خواهد گرفت. این مسائل خود به جذب و توسعه جمعیت منجر خواهد شد. توسعه جمعیت و رونق کسب کار در نهایت نیاز به توسعه مادی (ایجاد ساختمان‌های عام‌المنفعه) را ضروری می‌سازد.

1. morphology

2. functional

توسعه و پیشرفت شهر چه به لحاظ ساختمانی، مثلاً در ساخت قلعه، رباط، مسجد، حمام، مدرسه و دارالشفاء، باشد و چه به لحاظ تجاری، اقتصادی و رفاهی، در دیگری تأثیر خواهد گذاشت و این دو عامل به عنوان دو ستون اصلی توسعه و شکوفایی شهر عمل خواهند کرد.

حال سعی ما در این مقاله این است تا رابطه این دو مسئله را، یعنی پیوستگی واحدهای جغرافیایی «مصر»، «قصبه»، «مدینه» و «قریه» با هم و نقشی که ارکان قدرت سیاسی، یعنی سلجوقیان کرمان، در رشد و توسعه و همچنین افول این واحدها در ایالت کرمان داشته‌اند، تشریح کند.

۲. ایالت کرمان در دوره قراختائیان بر اساس دیدگاه مقدسی

مقدسی کرمان را یک اقلیم می‌داند و برای آن پنج خوره بردسیر، نرماشیر، سیرجان، بم و جیرفت را ذکر می‌کند (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۸۱) و در ادامه مدینه‌های هر خوره را نام می‌برد. در تعریف مقدسی گاهی قصبه و خوره یکی می‌شود. لذا خوره‌های مذکور را می‌توان قصبه‌های اقلیم کرمان نام برد که خود چندین مدینه دارند. برای مثال در مورد خوره بردسیر نوشته: «قصبه خوره نیز به همین نام است. از شهرهایش ماهان، کوغن، زرنند، چترود، کوه بیان، قواف، اونس، زاور، خوناب، غُبیر، کارستان است.» (همو، ۶۸۱). سه قرن بعد، یعنی در قرن هفتم هجری نیز، اقلیم کرمان همچنان همان محدوده‌ای است که در دوره مقدسی (قرن چهارم) بوده. بنابراین، به خوبی می‌توان دیدگاه نظری وی را برای تحلیل شهرهای کرمان در دوره حکومت قراختائیان نیز به کار گرفت. در دوره قراختائیان، کرمان از ناحیه کنونی انار و بافق در شمال شروع می‌شده و تا هرمز و عمان در جنوب کشیده می‌شده؛ در غرب به حدود شهر بابک و قلمرو حاکم‌نشین ایگ و در شرق به کرک و فهرج تا حد بمپور بلوچستان ختم می‌شده است (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۹). قصبه‌های مذکور در *احسن‌التقاسیم* در دوره قراختائیان نیز مهم‌ترین قصبه‌های کرمان بوده‌اند. تنها تفاوت برجسته این است که در زمان مقدسی، سیرجان مصر اقلیم کرمان بوده، اما در دوره قراختائیان «بردسیر» دارالملک و مصر کرمان شده بوده است. بردسیر از زمان حکومت آل الیاس (۳۱۷-۳۵۷ هـ) تبدیل به دارالملک شد. می‌توان این تغییر عمده، یعنی کنار رفتن مصر سیرجان در قرن چهارم و جایگزینی بردسیر و البته تداوم آن در دوره‌های بعد را در ارتباط مستقیم با استقرار سلطان بزرگ در بردسیر دانست. در دوره قراختائیان شهرهای کرمان بیش از آن که به سیرجان یا شهر دیگری

وابسته باشند به بردسیر وابسته بوده‌اند. هر سلطان و حاکمی که در پی سلطه بر کرمان بوده اولین هدف خود را سلطه بر بردسیر می‌دانسته و پس از آن سعی می‌کرده قدرت و نفوذ خود را بر دیگر بخش‌های کرمان اعمال کند. با آنکه در دوره‌هایی دو حاکم قراختائی از طرف خان بزرگ در کرمان حکومت می‌کرده، تمام اختلافات داخلی آنها برای سلطه بر بردسیر بوده است (حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۶۹ - ۹۱).



نقشه ۱: ایالت کرمان و فارس (لسترنج، ۱۳۹۰: ۲۹۸)

مورخان آغاز حکومت سلسله قراختائیان کرمان را معمولاً از سال ۶۱۹ هـ که براق حاجب توانست ملک شجاع‌الدین، حاکم کرمان، را شکست دهد، می‌دانند و پایان آن را سال ۷۰۷ هـ که ناصرالدین محمد بن برهان از طرف ایلخان مغول به حکومت کرمان منصوب شد. بنابراین، اینان حدود ۸۸ سال بر ایالت کرمان حکومت کرده‌اند (حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۹۵). حکومت قراختائیان کرمان، بعد از سلجوقیان که حدود ۱۵۰ سال طول کشید، طولانی‌ترین دوره حکومت یک خاندان بر کرمان است. در این دوره، کرمان مدتی روی امنیت و رفاه به خود دید و دوره جدیدی در تاریخ شهرنشینی در کرمان شروع شد. شهرهای کرمان، در فاصله سلجوقیان تا به قدرت رسیدن قراختائیان چنان آسیب دیده بودند که برخی از آنها دیگر نتوانستند آن اعتبار و اهمیت سابق خود را بازیابند. ناصرالدین منشی بخشی از تاریخ کرمان را چنین خلاصه کرده است: سرزمین کرمان از روزگار سلجوقیان تا یورش مغولان و جانشینان چنگیزخان مغول در ترس و پریشانی بود و چونان زنی روسپی شبی در دست این بود و شبی در دست آن (منشی

کرمانی، ۱۳۹۴: ۱۶۳). بنابراین، به قدرت رسیدن قراختائیان نعمت بزرگی برای امنیت و ثبات سیاسی شهرهای کرمان در مقایسه با قبل بود. براق حاجب پس از به قدرت رسیدن، همچون گذشته مقرر حکومت خویش را بردسیر قرار دارد و از این شهر دیگر شهرهای ایالت کرمان را اداره می‌کرد.

۳. توسعه و تحول بردسیر در دوره قراختائیان

پیش از ورود به مبحث تحول مصر بردسیر (شهر کرمان) در دوره قراختائیان لازم است تأکید شود که مقدسی معتقد است رابطه مصر با قصبه‌ها، مدینه‌ها و قریه‌هایش رابطه‌ای دوسویه است. این رابطه در دوره سلجوقیان کرمان برقرار بود. هم دارالملک بردسیر از این رابطه بهره برد و توسعه ظاهری و انسانی بسیاری یافت و هم مدینه‌ها و قریه‌ها از این رابطه بهره بردند و به رفاه و توسعه بیشتری دست یافتند. اما در دوره قراختائیان، جز در دوره ترکان خاتون، رابطه قصبه‌ها و مدینه‌های کرمان به نفع مصر بردسیر جریان داشت. این رابطه یک‌سو به نفع بردسیر تأثیر خود را در توسعه سریع بردسیر و رشد نامتوازن شهرنشینی در کرمان نهاد. می‌کوشیم که تأثیر این رابطه یک‌سویه در چگونگی رشد و توسعه بردسیر را بررسی نماییم.

در چندین اثر تاریخی و جغرافیایی از چهار شهر بزرگ در کرمان در قرن هفتم اسم برده شده که بردسیر با نام گواشیر در همه این فهرست‌ها جای دارد. در *تاریخ شاهی قراختائیان* (نوشته ۶۹۰ هـ) آمده: «از چهار شهر کرمان، یکی سیرجان است و دیگر گواشیر و یکی نرماشیر و یکی قماذیر» (*تاریخ شاهی قراختائیان*، ۱۳۹۰: ۴۶۵). در *نخبة التهر* دمشقی (اوایل قرن هشتم)، چهار شهر کرمان چنین معرفی شده‌اند: «شهر بردسیر که گواشیر نیز خوانده می‌شود. شهر اشیر که بر کناره کویر است و رودی تندآب دارد. این شهرها که تا کنون نام بردیم به تمامی در اقلیم سومند. شهر بم که در آن سه مسجد جامع است و بر کناره کویر بین کرمان و سیستان است. شهر سیرجان که آخرین شهر بزرگ کرمان به شمار می‌آید» (دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۷۷). غیر از این دو، در *آثار البلاد* قزوینی (نوشته ۶۷۴ هـ) نیز به چند شهر کرمان پرداخته شده است که دو شهر آن جیرفت و سیرجان است (قزوینی، ۱۳۷۳: ۲۳۶-۲۶۲). گرچه اطلاعات ما اندک است، اما بدون شک بردسیر، سیرجان، جیرفت، بم و نرماشیر از اصلی‌ترین و مهم‌ترین شهرهای کرمان در دوره قراختائیان بوده‌اند. در این میان، بردسیر اصلی‌ترین و مهم‌ترین شهر و دارالملک کرمان بوده است.

۳-۱. بردسیر در راه احیا

بردسیر در دوره قراختائیان، بعد از یک وقفه پنجاه و شصت ساله، دوباره در مسیر رونق و شکوفایی قرار گرفت، به اندازه‌ای که شاید بتوان ادعا کرد که بردسیر دوره قراختائیان، به‌ویژه در زمان زمامداری ترکان خاتون، از بردسیر دوره سلجوقیان و زمامداری ارسلان شاه بسی بزرگ‌تر و مرفه‌تر بود. توسعه بردسیر یک‌باره صورت نگرفت، بلکه در طی یک دوره طولانی و در نتیجه برقراری امنیت مداوم و انجام کارهای عمرانی حاکمان کرمانی بردسیرنشین صورت گرفت. با به قدرت رسیدن براق حاجب ناامنی و بی‌ثباتی بخشی از کرمان، به‌ویژه بردسیر، رفع شد. براق حاجب با زیرکی سیاسی توانست ابتدا خوارزمشاهیان را از پیش خود بردارد و در قدم بعدی، توجه خلفای بغداد و مغولان را نیز به دست بیاورد و از هر دو طرف منشور و لوا، یعنی مشروعیت سیاسی حکومت بر کرمان، حاصل کند. «از دارالخلافة او را تشریف و عهد فرستادند و لقبش نصره‌الدین دادند» (شبانکاره‌ای، ۲/۱۳۸۱: ۱۹۶). لقب قتلغ‌خانی را نیز از دربار مغول دریافت کرد (وزیری، ۱۳۹۳: ۴۳۴).^(۲) در راستای برقراری امنیت، وی ملوک هرمز را خراج‌گزار خویش کرد، با ملوک شبانکاره جنگید، و گرچه نتوانست سیرجان را ضمیمه قلمرو کرمان کند، توانست ملوک شبانکاره را ملزم به پرداخت مقرری به او کنند (حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۵۳). با لشکرکشی‌هایی که براق حاجب در اطراف کرمان انجام داد، توانست در درجه اول امنیت و ثبات بردسیر را تضمین کند. بعد از رفع ناامنی مداوم کرمان، حاکمان کرمانی بردسیرنشین از همان ابتدا دست به انجام شماری از کارهای عمرانی زدند که چهره بردسیر را در یکی دو دهه بعد کاملاً تغییر داد. اولین اقدامات عمرانی بردسیر، به دست همین سرسلسله قراختائیان، براق حاجب صورت گرفت. او بر ظاهر شهر کرمان مدرسه‌ای بنا کرد که بعد از مرگش در همان محل دفن شد (حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۵۴). غیر از این مدرسه، بناهای عام‌المنفعه دیگری نیز ساخته، اما از آنها اسمی باقی نمانده است. اما در منابع تاریخی، براق حاجب به برگرداندن آبادانی به کرمان و رونق کسب و کار مردم معروف است (رک. مستوفی، ۱۳۸۸: ۳۶۳ و شعری که در آنجا در مدح او و کارهای او آمده است).

دومین مرحله در راه احیای بردسیر در دوره رکن‌الدین خواجه جق صورت گرفت. رکن‌الدین حدود ۱۶ سال به طور مستقل بر کرمان حکومت کرد و آبادانی بسیار در کرمان کرد (رک. همو، ۳۶۹ و شعری که در آنجا در مدح او و کارهای او آمده است). به نوشته شبانکاره‌ای بیشتر اموالی که رکن‌الدین از ولایت کرمان به دست می‌آورد در بردسیر و

بارگاه هزینه می‌کرد (شبانکاره‌ای، ۲/۱۳۸۱: ۱۹۷). اینکه چه مقدار از اموال صرف مردم می‌شده معلوم نیست، اما آنچه مشخص است این اموال در دارالملک بردسیر و بارگاه قراختائی صرف می‌شده است. مورخان دیگر، از جمله وزیری، نیز از کارهای عمرانی وی در کرمان و بردسیر یاد کرده‌اند (وزیری، ۱۳۹۳: ۴۴۰). یکی از کارهای عمده وی در بردسیر تکمیل بنایی بود که براق حاجب شروع کرده بود. رکن‌الدین ساخت قبه سبز را که در زمان پدرش شروع شده بود در ۶۴۰ هجری تکمیل کرد.

سومین مرحله رشد بردسیر در دوره سلطان قطب‌الدین، برادرزاده براق حاجب، صورت گرفت. قطب‌الدین دوبار به حکومت کرمان رسید، بار اول بعد از مرگ براق حاجب و در غیبت رکن‌الدین در کرمان، دفعه دوم بعد از بعد از به تخت نشستن منگوقاآن بر سریر قدرت مغولان؛ او توانست با حمایت محمد یلواج حکومت کرمان را به دست بیاورد و عازم کرمان شود. در دوره اول حکومتش توانسته بود یورش شورشیان خوارزمشاهی را، که به کمک اتابک ابوبکر زنگی به گرمسیرات کرمان (جیرفت و رودبار) حمله کرده بودند، در هم بشکند و امنیت بردسیر را حفظ کند (حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۵۴؛ تاریخ شاهی قراختائیان، ۵۶؛ منشی کرمانی، ۳۸). در دوره دوم حکومتش، از آن جایی که وضعیت کرمان مناسب‌تر شده بود، به کمک همسرش ترکان خاتون توانست در عمران و آبادانی کرمان و به‌ویژه بردسیر بکوشد. مدرسه قطبیه، که بعدها به مدرسه عصمتیه معروف شد، از بناهایی است که سلطان قطب‌الدین در کرمان ساخت آن را شروع کرد. بعد از ترکان خاتون، قطب‌الدین تنها کسی است که منابع از آبادانی و کارهای عمرانی وی بسیار سخن گفته‌اند. شبانکاره‌ای نوشته: «قطب‌الدین متصدی کار کرمان گشت و کرمان را مصر جامع ساخت ... و ملک قطب‌الدین ملکی نامدار بود و آثار و مناقب او مشهور و بسیار است و جمله سلاطین کرمان از نسل اویند و خیلی کرامات و اثرهای خیر دارد» (شبانکاره‌ای، ۲/۱۳۸۱: ۱۹۸). حمد مستوفی از دیگر مورخانی است که از کارهای عمرانی وی یاد کرده است (مستوفی، ۱۳۸۸: ۳۷۲).

۲-۳. بردسیر در اوج شکوفایی

رونق و شکوفایی بردسیر از زمان حکومت قطب‌الدین شروع شده بود، اما در زمان ترکان خاتون به اوج خود رسید. عوامل بسیاری به کمک ترکان خاتون آمدند تا وی توانست ثروت هنگفتی را در بردسیر وقف کارهای عام‌المنفعه کند و مردم بسیاری را از اطراف و اکناف کرمان و همسایگان به این شهر بکشاند. اولین عامل این بود که هنگامی که

ترکان خاتون به قدرت رسید، همسایگان کرمان حکومت قراختائیان را عملاً به رسمیت شناخته بودند و تعرضی به قلمرو کرمان نمی‌کردند. درحقیقت، ترکان خاتون وارث حکومتی تثبیت‌شده بود. عامل دوم اینکه حاکمان پیشین (براق حاجب، رکن‌الدین و به-ویژه قطب‌الدین) ثروت بسیاری را برای ترکان خاتون باقی گذاشته بودند. ترکان خاتون، گرچه از ناحیه پدر میراثی به او نرسیده بود، از طرف شوهرانش، غیاث‌الدین پیر شاه، براق حاجب و سلطان قطب‌الدین، سرمایه عظیمی به نام صداق به دست آورده بود. عامل سوم و موثر در ثروت و قدرت ترکان خاتون نفوذ بسیار وی در دربار مغولان بود. یکی از ترفندهای وی برای اعمال نفوذ و صلت با خان‌های مغول بود. او دخترش پادشاه خاتون را به دربار قاآن فرستاد تا با ایلخان آباقا ازدواج کند. این ازدواج برای قدرت ترکان در کرمان بسیار حائز اهمیت بود. مورخان به اهمیت این ازدواج برای حکومت ترکان خاتون واقف بوده‌اند: «چون نوبت سلطنت به آباقا خان رسید، پادشاه خاتون را خواستار شد و هدایا و تحف روان داشت. ترکان پادشاه خاتون را در زینتی هرچه تمامتر روانه درگاه کرد. پس از عقد ازدواج آباقا خان را به او علاقه خاص پدید آمد و بر دیگر خاتونان برتریش داد و این مواصلت سبب بقای سلطنت کرمان شد، چنانکه ترکان سی و اند سال پادشاهی کرد.» (آیتی، ۱۳۸۳: ۱۶۵) تاریخ شاهی یکی از پیامدهای اصلی ازدواج پادشاه خاتون با آباقا خان را سرکوب مخالفان دانسته است (تاریخ شاهی، ۲۵۳۵: ۲۲۷). چهارمین عامل در قدرت و ثروت ترکان خاتون حکومتداری هوشمندانه وی بود. عده‌ای حتی موفقیت قطب‌الدین را مدیون سیاست همسر ترکان خاتون می‌دانند. وزیری نوشته: «هر اقبالی که در سفر و حضر او را استقبال نمود به یمن رای و روّیه و کفایت منکوحه‌اش ترکان خاتون بنت براق بود» (وزیری، ۱۳۹۳: ۴۴۳). این همه به ترکان خاتون اجازه داد که دست به توسعه ظاهری و انسانی شهر بردسیر بزند، به طوری که در همین دوره بردسیر به شهری چندقومیتی تبدیل شد.

۳-۳. بردسیر، شهری چندقومیتی

ترکان خاتون بعد از فوت سلطان قطب‌الدین مدرسه و مجموعه‌ای را که او شروع کرده بود به اتمام رساند. پیش از این سلطان قطب‌الدین ساخت مدرسه قطبیه را شروع کرده بود. ترکان خاتون بعد از مرگ او به تکمیل مدرسه قطبیه یا مقدسه پرداخت. از آن جایی که وی عصمة‌الدین لقب داشت، بعدها مدرسه به اسم او به مدرسه عصمتیه معروف شد. این مدرسه یکی از مدارس بزرگ و مجهز کرمان بود که در هر صفه‌ای از

آن استادی به تدریس مشغول بود. آمده است: «خداوند ترکان می‌خواست که هر چند زودتر مدرّسان را در مدرسه اجلاس کند تا ایمة تلامیذ بر تحصیل مواظبت و مئابرت نمایند و به تضييع و تعطيل روزگار نگذرانند، اندرون صفة‌ها را فرمود به کاه‌گل اندایش کردن ... و به خطوط لاجورد و زر آرایش دادن» (تاریخ شاهی قراختائیان، ۲۷۳).

ساخت و تکمیل این مدرسه بزرگ، که به تمام امکانات آموزشی و رفاهی مجهز بود، اندیشمندان، مدرّسان و طالبان علم بسیاری را به این شهر کشاند. گفتیم که در هر صفة‌ای از آن عالمی مشغول به تدریس بود. مولانا تاج الملة و الدین زوزنی، ملک المناظرین نجم‌الدین عمر کرمانی، شیخ الشیوخ توران‌پشتی از جمله کسانی بودند که از اقصای نقاط ایران آن روز با زن و فرزند به کرمان آمده بودند، در این مدرسه تدریس و تعلیم می‌دادند و وعظ می‌کردند (تاریخ شاهی، ۱۷۷). غیر از آنها، عالمان معروف دیگری از ماورالنهر، خراسان، تبریز، یزد و شیراز به کرمان آمدند، مدتی طولانی در بردسیر ساکن شدند و از خوان کرم این خاتون سیاست‌مدار بهره بردند. برخی از معروف‌ترین عالمانی که روی به کرمان آوردند عبارتند از: صلاح‌الدین حسن بلغاری، سعید باخرزی، حافظ الملة و الدین نسفی (۶۷۵ هـ)، ابوالحسن علی یزدی، رفیع‌الدین ابهری، شمس‌الدین محمد شاه جعفر، عزالدین کیشی، برهان‌الدین برهان‌شاه، برهان‌الدین بن الخلیل کرمانی، برهان الملة و الدین الحویزی، ظهیرالدین حنفی و غیرهم (منشی کرمانی، ۱۳۹۴: ۵۸ - ۶۴).^(۳) برای هر یک از مدرّسان مدرسه عصمتیه، ترکان خاتون درآمدی از اموال خویش را وقف کرده بود که آنها بتوانند با کمال آسایش و فراغت به کار تعلیم و تعلم بپردازند. البته فقط مدرّسان نبودند که از اموال اوقاف ترکان خاتون بهره می‌بردند، بلکه امامان مساجد، مؤذن‌ها، پزشکان و کارگران مدرسه و مجموعه قبه سبز از اوقاف وی سود می‌بردند.

غیر از مدرسه، ترکان خاتون در بردسیر، بیمارستان (دارالشفاء)، مساجد، مدارس، خانقاه، باغ‌ها و کاروانسراهای بسیاری نیز بنا کرد و برای هر کدام از آنها موقوفاتی معین کرد. در تاریخ شاهی آمده است که ترکان خاتون بعد از پایان کار مدرسه، «دیگر اهمّامی تمام در ترتیب دارالشفاء و ساختگی آن از ادویه و اشربه و معاجین و دیگر مرکبات داشت، در سال ششصد پنجاه نه از عمارت آن فراغی روی نمود» (تاریخ شاهی، ۲۵۳۵: ۱۷۷). در محرم سال ۶۶۰ هجری، قریه‌ها، آبادی‌ها و نخلستان‌های مختلفی را وقف آن نمود و حتی دستمزد کارکنان در آن بیمارستان را نیز مشخص کرد. «در وقف‌نامه چنان شرط فرموده است که طبیبی حاذق که به مداوای و معالجت امراض و اسقام درین

دارالشفاء مبارک قیام نماید و شرایط ملازمت به جای آورد ... و مشرفی که به محافظت دخل و خرج قیام نماید ... یک نفر استاد عطار داروشناس که هر ادویه که طبیب را در علاج بیماران به کار آید و طلب دارد بخرد و به دارالشفاء رساند، و اگر دارویی یافت نشود بدل آن به دست آورد، ... و سه نفر خادم که مقیم دارالشفاء باشند و به انواع خدمات درین موضع ایستادگی نمایند ...» (تاریخ شاهی، ۱۷۸-۱۷۹).

افزایش امکانات عمومی و مناسبات دقیقی که برای اداره آنها تنظیم شده بود بردسیر را به مقصد مهاجران بسیاری تبدیل کرد. مردمان بسیاری از هر قشری روی به سوی بردسیر و دربار ترکان خاتون آوردند. علماء، شاعران، نویسندگان، تاجران، غلامان و کنیزان از هر نژاد (تاریخ شاهی قراختانیان، ۴۲۴) از جمله گروه‌هایی بودند که منابع از مهاجرت آنها به مصر بردسیر نوشته‌اند. کثرت مهاجرین حتی در قیمت آب و زمین نیز تأثیر گذاشت. جمعیت بردسیر در دوره ترکان خاتون به اندازه‌ای افزایش یافت که سهم آب «فرمیتن» و «بعلیاباد» به قیمت گزاف سیصد چهارصد دینار زر رکنی خرید و فروش می‌شد (تاریخ شاهی، ۱۷۵-۱۷۶). از خرید و فروش آب و زمین به قیمت گزاف، حکومت بیش از پیش ثروتمند می‌شد و توانایی انجام کارهای عمرانی جدید در بردسیر و شهرهای اطراف بود. در دوره ترکان خاتون آن قدر در کرمان ثروت وجود داشته است که آن طور که مؤلف گمنام تاریخ شاهی نوشته است، ترکان خاتون می‌توانسته از سود حاصل از قنادخانه، هزینه‌های ساخت مدرسه و دارالشفاء را تأمین کند. «و چندان توفیر از قنادخانه حاصل می‌آمد که اکثر وجوه عمارت مدرسه و دارالشفاء از آن ساخته می‌شد، و این امور جزوی جهت آن مفصل می‌گردد تا دیگر امور بر طریق اجمال بدین مقیاس تطبیق دهند و بدین وضع و اساس تلفیق کنند» (تاریخ شاهی، ۱۷۶).

البته ثروت واقعی بردسیر از دیگر قصبه‌ها و مدینه‌ها تأمین می‌شد. وابستگی بردسیر به واحدهای دیگر به چندین صورت بود: یکی درآمدهای مستقیمی بود که به اسم باج و خراج از شهرهایی که حاکمان غیر قراختائی در آن حکومت می‌کردند، دیگری ثروت موقوفات بسیاری بود که پادشاهان قراختائی، به ویژه ترکان خاتون و پادشاه خاتون، وقف کرده بودند و در جای جای ایالت کرمان قرار داشتند.

براق حاجب، رکن‌الدین، قطب‌الدین، ترکان خاتون، جلال‌الدین سیورغتمش و پادشاه خاتون همگی توانستند از گرمسیرات کرمان و مدینه‌های مهمی چون جیرفت، رودبار، کیچ و مکران و هرمز باج و خراج بگیرند و با خود به بردسیر بیاورند و در این شهر خرج

محافل علمی و ادبی کنند. در مورد رکن‌الدین آمده که وی به سراسر کرمان، به‌ویژه گرمسیرات، لشکرکشی می‌کرد و اموال بسیاری را به دست می‌آورد. وی اموالی را که به دست می‌آورد به علما، ائمه، مشایخ، سادات و بزرگان کرمان فضل و بخشش می‌کرد، بخشی را نیز صرف خرید و فروش و ساخت و ساز کاروانسرا، خانقاه و کارهای عام‌المنفعه در شهر بردسیر می‌نمود (منشی کرمانی، ۴۲). کاملاً قابل پیش‌بینی است که از این بخشش‌ها چه جمعیتی در سودای رفاه به بردسیر سرازیر شده است. در زمان ترکان خاتون نیز ملوک هرمز همچنان باج و خراج سالیانه خود را می‌پرداختند و علاوه بر این، گاهی مال و منالی را به صورت پیشکش به دربار ترکان خاتون به بردسیر ارسال می‌کردند. خراج هرمز در زمان ترکان خاتون سالیانه مبلغ صد هزار دینار رکنی تعیین شده بود که به دارالملک فرستاده شود (تاریخ شاهی قراختایان، ۴۰۱). جلال‌الدین سیورغتمش نیز در ۶۹۱ هـ به گرمسیرات و رودبار لشکرکشی کرد. به محض آگاهی از هرج و مرج سیاسی هرمز بلافاصله به آنجا رفت. مسعود پسر رکن‌الدین قلهانی نیز «از راه رعب و استتعار اموال فراوان را فدای خود ساخت و مبلغ صد و شصت هزار دینار اسدی که درین وقت پانصد هزار دینار رایج بود مشفوع بزواهر جواهر و لآلی خوشاب و خیار دواب و علایق نغایس بیارگاه سلطنت فرستاد» (منشی کرمانی، ۸۹). جلال‌الدین سیورغتمش به‌خوبی از اوضاع آشفته هرمز بهره برد و جز خراج سالانه، خراج معوقه را نیز گرفت و مستقیماً به کاخش در بردسیر منتقل کرد. بعد از جلال‌الدین سیورغتمش، پادشاه خاتون ملک رکن‌الدین مسعود را از حکومت هرمز عزل و به درگاه فراخواند و به جای آن بهاء‌الدین ایاز را جانشین وی ساخت. معلوم نیست که بر سر اموال رکن‌الدین مسعود چه آورده و چه میزان باج و خراج برای این انتقال قدرت از بهاء‌الدین ایاز گرفته است. اما با توجه به خشونت پادشاه خاتون درباره برادرش جلال‌الدین سیورغتمش و اموال بسیاری که از وی تصاحب کرد، می‌توان گفت که از بهاء‌الدین ایاز نیز ثروت کلانی را به دست آورده است. در همین سال هاست که بهاء‌الدین ایاز برای رهایی از مداخلات و نفوذ کرمان از هرمز بری به هرمز بحری مهاجرت کرد (The Travels of Pedro Teixeira, 160).

یکی دیگر از منابع بردسیر باج و خراج سیرجان بود که از ملوک شبانکاره دریافت می‌شد. براق حاجب پس از استقرار در بردسیر سعی کرد تمام قصبه‌ها و مدینه‌هایی را که در قلمروی ایالت پهناور کرمان قرار داشتند زیر تسلط یا نفوذ خود درآورد. یکی از

این قصبه‌های مهم سیرجان و توابع بود که ملوک شبانکاره بر آن حکومت می‌کردند. براق در ۶۲۲ هـ به طارم لشکر کشید و قلعه آن را گرفت و البته خرابی بسیاری در آن شهرها ایجاد کرد. مبارزه براق حاجب و مبارزالدین شبانکاره‌ای راه به جایی نبرد و در نهایت تن به مصالحه دادند، به شرط اینکه ولایت سیرجان به حساب کرمان اما در اختیار ملوک شبانکاره باشد و شبانکارگان «هر سال مبلغ ده هزار دینار به دیوان براق حاجب رسانند» (حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۵۳). رکن‌الدین و قطب‌الدین نیز در زمان حکومت خویش سعی کردند، فارغ از باج و خراج، سیرجان را از دست ملوک شبانکاره بگیرند که میسر نشد، تا اینکه نوبت به ترکان خاتون رسید. به هر حال، بردسیر با ثروت سرازیر شده از ملوک کیچ و مکران، باج و خراج ملوک هرمز و سیرجان و البته موقوفات بسیار پادشاهان قراختائی در جای‌جای این ایالت پهناور به آن به قبله شاعران، ادیبان و عالمان کرمان و حتی ایالت‌های همسایه تبدیل شد.

خوشبختانه منابع اسم بسیاری از شهرها و روستاهایی را که وقف ابنیه، مدارس، مساجد، دارالشفاه و دیگر کارهای عام‌المنفعه بوده‌اند با ذکر جزئیات بیان کرده‌اند. در موقوفات ترکان خاتون، بیش از بیست ده نام برده شده است که او برای تأمین هزینه‌های مدرسه مقدسیه و دیگر بناهای بردسیر وقف نموده بوده است. بسیاری از این دیه‌ها و موقوفات بناهای موجود در بردسیر صدها کیلومتر آن طرف‌تر و در شهرهای دیگر کرمان قرار داشتند که درآمد آنها به بردسیر می‌آمد و در بردسیر هزینه می‌شد. این روستاها و قریه‌ها در مدینه‌های انار، راور، خبیص، زرنده، رودان، رودبار و جیرفت و غیره قرار داشتند (تاریخ شاهی قراختائیان، ۴۲۰-۴۳۸). بنابراین، نه تنها قصبه‌ها و مدینه‌ها در خدمت مصر بردسیر بودند، بلکه روستاهای بسیاری در جای‌جای کرمان در خدمت دارالملک بردسیر قرار داشتند. این مسئله تأکیدی بر پیوند و وابستگی مصر به قصبه‌ها، مدینه‌ها و قریه‌های اقلیم خویش است که در *احسن‌التقاسیم* به آن پرداخته شده است.

در حالی که بردسیر در دوره قراختائیان از ثروت دیگر شهرهای کرمان استفاده می‌برد و به شهری بزرگ تبدیل می‌شد، برخی از شهرهای کرمان، به‌ویژه شهرهای جنوبی و گرمسیرات، چندان استفاده‌ای از ارتباط با دارالملک نبردند. به عبارت دیگر، در دوره قراختائیان، ارتباط مصر بردسیر با قصبه‌ها و مدینه‌ها بیش از آنکه به نفع همه شهرها باشد، تا حد زیادی ارتباطی یک‌سویه و به نفع بردسیر بود. بردسیر از ملوک هرمز،

ملوک شبانکاره، بلوک اربعه، سیرجان و برخی شهرهای دیگر باج و خراج می‌گرفت، اما در مقابل برای شهرهایی که زیر سلطه ملوک هرمز، ملوک شبانکاره و غارت‌های مداوم قبایل عرب و نکودریان قرار داشتند کاری نمی‌کرد. منابع تاریخ کرمان مملو است از هجوم قبایل نکودریان و قراواناس به گرمسیرات کرمان از خبیص در شرق، هرمز و رودبار در جنوب و قصبه بزرگ سیرجان و ارزوئیه در غرب (تاریخ شاهی قراختائیان، ۱۳۹۰: ۳۸۲، ۴۳۹؛ گابریل، ۱۳۸۳: ۱۶۵؛ Marco Polo's Travels, 58). ملوک هرمز از هرمز به جزیره جرون مهاجرت کردند و رابطه آنها بیش از پیش با کرمان گسسته شد. قمادین جیرفت از قرن هفتم دیگر نتوانست اهمیت پیشین خود را بازیابد. بلوک اربعه (بم، نرماشیر، نسا و ریگان) به تدریج اهمیت اقتصادی و تجاری و ارتباطی خود را در مناسبات داخلی و خارجی کرمان از دست داد و برخی از آنها به شهرهایی درجه دو تبدیل شدند. همین وضع برای خبیص در شرق رخ داد. همه این مسائل به سبب عدم توجه دارالملک بردسیر به مسائل امنیتی، اعزام سپاه و نظارت درست بر شحنه‌ها و مأموران مالیاتی بود. بنابراین، این شهرها یا از غارت و چپاول نکودریان و لشکر قراواناس در عذاب بودند یا باید به شحنه‌ها و مأموران مالیاتی باج و خراج می‌دادند. نتیجه این وضع زوال تدریجی بسیاری از قصبه‌ها و مدینه‌های اطراف کرمان به قیمت رشد و توسعه بردسیر بود.

۴. نتیجه

در حالی که اکثر قصبه‌ها و مدینه‌های کرمان در گوشه و کنار ایالت درگیر ناامنی، بی‌ثباتی و ظلم شحنه‌ها و مالیاتگیران دولتی بودند و همچون دژی نظامی برای حفاظت از بردسیر نقش خود را ایفا می‌کردند، مصر یا دارالملک بردسیر به توسعه ظاهری، اقتصادی و فرهنگی خویش ادامه می‌داد. اکثر حاکمان قراختائی کرمان برای دور نماندن از محبوبیت شهرسازی، جدا از کاخ و بارگاه خویش، هر کدام دست به ساخت عمارتی عام‌المنفعه نیز زدند. وزیران و بزرگان حکومتی نیز در کنار عمارت خویش، کم و بیش دست به عمارت‌سازی زدند. کاروانسراهایی که در زمان ترکان خاتون در بردسیر ساخته شد، بیشتر در خارج از شهر گواشیر و در کنار محله‌های بیرونی شهر بودند. یکی از این کاروانسراها رباط کنار خندق در بیرون شهر گواشیر بر طریق محله شاه‌بیجان بود (تاریخ شاهی، ۲۷۹). در نخبه الدهر درباره ایالت کرمان آمده: «پانصد و چهل مسجد و منبر دارد که در آنها خطبه می‌خوانند» (دمشقی، ۲۷۷). می‌توان حدس زد که درصد بالایی از این مسجدهای دارای منبر در همین شهر بزرگ، درسی و چندقومیتی بردسیر بوده است.

این‌ها همگی نمونه‌هایی از توسعه شهر بردسیر در دوره قراختائیان کرمان است. تمرکز امکانات رفاهی و درآمدی جمعیت بسیاری را برای کار، زندگی و پیشرفت در عرصه علم و فرهنگ به بردسیر کشاند و شهر بیش از پیش توسعه و گسترش یافت و در نهایت بردسیر دوره ترکان خاتون و پادشاه خاتون، به شهری بزرگ، چندقومیتی و چندفرهنگی تبدیل شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته در کتاب (ص ۶۸) تنها از ۶۲ قصبه اسم برده شده است.
۲. در اینکه چه کسی لقب قتلغ‌خانی را به وی داده، منابع اتفاق نظر ندارند. تاریخ وزیری نوشته لقب قتلغ‌خانی را از خان مغول و لقب قتلغ‌سلطانی را از مستنصر بالله گرفته است (وزیری، ۱۳۹۳: ۴۳۴). باستانی پاریزی در حاشیه همین منبع نوشته است که لقب قتلغ‌سلطانی را سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به او داده بوده است.
۳. منشی کرمانی درباره خیل عظیم دانشمندان و بزرگانی که در این زمان به بردسیر آمده‌اند نوشته است: «اگر بذكر كبراء علما و عظماء فضلا و هنروران نامور و دانشوران فضیلت‌گستر که بدان وقت در کرمان مجتمع بودند، از غریب و شهری، مشغول شوم بتطویل انجامد و از غرض بازمانم و از سیاق کتابت دور افتم.» (منشی کرمانی، ۱۳۹۴: ۶۴)

منابع

- ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۵، *مختصر البلدان*، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد، ۱۹۲۷، *مسالك الممالک*، اصطخری، لیدن.
- افضل‌الدین کرمانی، ابوحامد، ۱۳۲۶، *تاریخ افضل یا بدایع الازمان فی وقایع کرمان*، تصحیح مهدی بیانی، تهران، دانشگاه تهران.
- _____، ۲۵۳۶، *عقد العلی للموقف الاعلی*، تصحیح علی محمد عامری نائینی، تهران، روزبهان.
- آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۸۳، *تحریر تاریخ و صاف*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تاریخ شاهی، ۲۵۳۵، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- تاریخ شاهی قراختائیان، ۱۳۹۰، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علم.
- حافظ ابرو، ۱۳۷۸، *جغرافیای حافظ ابرو*، جلد سوم، تصحیح صادق سجادی، تهران، میراث مکتوب.
- دمشقی، محمد بن ابی‌طالب، ۱۳۸۲، *نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر*، ترجمه حمید طبیبیان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، ۱۳۸۱، *مجمع الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- قزوینی، زکریا بن محمد، ۱۳۷۳، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، تهران، دانشگاه تهران.
- گابریل، آلفونس، ۱۳۸۳، *مارکوپولو در ایران*، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

لسترنج، گای، ۱۳۹۰، *جغرافیای تاریخی خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.
مستوفی، حمدالله، ۱۳۸۸، *ظفرنامه*، جلد ششم، تصحیح پروانه نیک‌طبع، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی
و مطالعات فرهنگی.

مقدسی، محمد بن احمد، ۱۴۱۱، *احسن التقاسیم*، قاهره.

_____، ۱۳۸۵، *احسن التقاسیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، کومش.

منشی کرمانی، ناصرالدین، ۱۳۹۴، *سمط العلی للحضرة العلیا*، تصحیح مریم میرشمسی، تهران، بنیاد
موقوفات دکتر محمود افشار.

وزیری، احمد علی، ۱۳۹۳، *تاریخ کرمان*، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علم.

_____، ۱۳۸۳، *جغرافیای کرمان به ضمیمه رساله دهات کرمان*، تصحیح و تحشیه محمد
ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علم.

یاقوت حموی، ۱۳۸۳، *برگزیده مشترک یاقوت حموی*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، ابن سینا.
یوسفی‌فر، شهرام، ۱۳۹۰، *شهر و روستا در سده‌های میانه تاریخ ایران*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و
مطالعات فرهنگی.

Masefield, J. ,1908, *Marco polo's Travels with an introduction*, London, J.
M. Dent & Sons.

The Travels of Pedro Teixeira, trans. by William F. Sinclair, London.

